

گویندهٔ داستان تاریخی تاجیکان*

پروفسور خدایی شریف‌آف (استاد دانشگاه ملی تاجیکستان)

در آغاز قرن بیستم، مسئلهٔ موقعیت تاجیکان در آسیای میانه پیش آمد. کسانی که ذی‌نفع بودند به تاریخ تاجیکان در این سرزمین مراجعت کردند. جای تعجب نیست که اولین تاریخنامهٔ تاجیکان در روسیه نوشته شد؛ زیرا روس‌ها می‌خواستند ساکنان سرزمین‌های تحت تصرف خود را بهتر بشناسند. تقسیم آسیای میانه به جمهوری‌های ملی و شدت یافتن مناسبت‌های ملی بخشی از تاجیکان را برانگیخت که به خودآگاهی ملی روی آوردند. نویسندگانی که از زندگی مردم و مقام تاریخی و اجتماعی و امثال آن سخن می‌گویند نیز به مسائل خودشناسی و خودآگاهی تاریخی ملت خود توجه نموده‌اند. صدرالدین عینی از نخستین ادیبان تاجیک بود که رهبری ملت خود به سوی خودآگاهی تاریخی را برعهده گرفت. سائیم‌الغزاده، در این مسیر، بی‌گمان از عینی پیروی کرده است.

پسر بزرگ سائیم‌الغزاده، در سال ۱۹۶۶، از مسیر هندوستان، اتحاد شوروی را ترک کرد و به تابعیت انگلیس درآمد. کسانی که نظام اجتماعی و اخلاقی و سیاسی دولت شوروی را می‌شناسند می‌دانند که قلمرو آن را بدون اجازهٔ رسمی و به نشانهٔ اعتراض

* (زبان نویسنده با مایه‌های تاجیکی آن در حد مطلوب حفظ شده است.)

ترک کردن چه معنایی داشته است. کسی که به چنین کاری اقدام می‌کرد قطعاً خائن به وطن شناخته می‌شد و خویشاوندان و نزدیکانش نیز دچار تعقیبات سیاسی و محدودیت‌های اجتماعی می‌گردیدند. اُلغ‌زاده نیز به همین وضع ناگوار دچار شد. او را از حزب کمونیست و عضویت شورای عالی بیرون راندند؛ در مجالس و انجمن‌ها نامش را نمی‌بردند؛ درباره او، با احتیاط اظهار نظر می‌کردند؛ چاپ و نشر اثرهایش محدود شد. از او انتظار می‌رفت که، به رسم میهن‌دوستی سوسیالیستی، عملکرد فرزندش را محکوم کند. اما او این کار را نکرد؛ جسارت به خرج داد و از پسرش رسماً چیزی نگفت که در نشریات به چاپ برسد. واکنش جسارت‌آمیز او احترام مردم را نسبت به وی بیش از پیش جلب کرد و او، در نتیجه، در جامعه تاجیکان محبوب‌تر شد. از همه مهم‌تر اینکه فشار روزگار دست و دل او را از کار نویسندگی باز نداشت.

نخستین اثر او پس از این ماجرا مرگ حافظ بود، که از بهترین اثرهای اُلغ‌زاده حتی آثار تاجیک در نوع خود است. موضوع آن نو نیست. پدرپسری را که خیانت کرده و به خدمت دشمنان وطن درآمده می‌کشد و خود او نیز با خودکشی از رنج و عذاب‌هایی می‌یابد. انتشار این اثر نفس‌سرد مخالفان سیاسی را اندکی گرم نمود، هرچند آتش کینه همکاران بخل‌پرورش را خاموش نساخت.

تا این زمان، اُلغ‌زاده رمانی به نام نوآباد و چند نمایش‌نامه و قصه و مقاله انتقادی و ادبی نوشته بود. قصه صبح جوانی ما، که به نام سرگذشت صابر هم چاپ شده بود، با آثار دیگر او تفاوت داشت. آثار دیگر او از اوضاع زندگانی مردم تاجیکستان خبر می‌داد و در آنها از سرنوشت تاریخی تاجیکان سخن می‌رفت. رفتار و کردار قهرمانان گاه غریب به نظر می‌رسید اما، در مجموع، رنگ مردمی داشت و، به تأثیر فکر غالب آن زمان در جامعه شوروی، سازندگی اجتماعی و اقتصادی را تلقین می‌کرد.

طبیعت مردمی چنان است که شخص، به هنگام سختی و دشواری، اگر اصالت طینت و آمادگی ذوق و دانش و معرفت داشته باشد، به جست‌وجوی ذات و هویت انسانی و ملی خود می‌رود. به گفته رودکی

اندر بلای سخت پدید آرند فضل و بزرگ‌مردی و سالاری

اُغزاده نیز، به عنوان نماینده خاندان معروف تاجیکان ناحیه چست فرغانه، در رویارویی با مشکلات، از خود کمال اراده و همّت نشان داده به خلق آثار روی آورد و، در آنها، دوره‌های سرنوشت ساز و حسّاس ملی را جست‌وجو کرد. وی، در این راه، از کارهای پیشین خود در پژوهش و نقد آثار گذشته کمک گرفت که زیربنای خلاقیت‌های ادبی او شدند. از جمله، در سال ۱۹۴۰، نمونه‌های ادبیات تاجیک را به چاپ رساند که برخی از مباحث آن را پیش‌تر آماده کرده بود. وی، در سال ۱۹۴۶، رسالۀ احمد دانش را در شرح حال و آثار آن متفکّر و دانشمند معروف تاجیک منتشر ساخت.

در سال ۱۹۵۴، صدرالدین عینی درگذشت. پس از او، سائیم اُغزاده اندک‌اندک به گذشته تاریخی تاجیکان رجوع کرد و بار اول، در قصه صبح جوانی ما، از سرنوشت تاریخی خلق تاجیک یاد کرد و، با نقل سفارش‌های آندریف، دانشمند شرق‌شناس بنام، در خلق خود را بشناس، خطاب به تاجیکان گفت:

آیا می‌توان گفت که شما مردم خود را خوب می‌شناسید؟ در بهترین صورت، دهه خودتان یا یک چند دهه از دوران خود را خوب می‌شناسید. اما خلق تاجیک نه در یک دهه بلکه در یک کشور بزرگ زندگانی می‌کند. زندگانی این مردم پیش‌تر چگونه بوده است؟ آیا این ملت امروز هم مثل زمان اجداد خود زندگانی می‌کند؟ چه نوع هنر و صنعتی دارد؟ چه افسانه‌ها، عرف و عادت‌ها، مراسم و ترانه‌هایی دارد و آن عرف و عادات و آداب و رسوم خوب‌اند یا نه؟ شما باید همه اینها را تحقیق کنید و بدانید. اگر مردم خود را درست نشناسیم نمی‌توانیم درست به آنان خدمت کنیم.

من تاریخ ملت خود را مطالعه کردم، با سرودهای رودکی، ناصرخسرو، و دیگر فرهیختگان گذشته خودمان آشنا شدم، اما نخستین بار که دانشمند روس به من گفت «خلق خود را بشناس» و خود او این شناخت را داشت، سخنش یک عمر در خاطر من ماند. (سائیم اُغزاده، منتخبات، دوشنبه، ۱۹۸۲، ص ۲۲۲)

در سال ۱۹۴۹، اُغزاده، همراه صدرالدین عینی و جلال اکرامی به بخارا سفر کرد و با یادگارهای تاریخی آن آشنا شد. وی تأثراتش از این سفر را، که با یادداشت‌هایی از تاریخ بخارا و مردم آن آمیخته است، در گزارش سیاحت بخارا با صدرالدین عینی بیان کرد. به گمان

من، این سفر نیز در تلقین اندیشه‌هایی راجع به سرنوشت تاجیکان در اُلغزاده نقش آشکار داشته است.

در سال ۱۹۵۸، اُلغزاده، به مناسبت جشن رودکی، نمایش نامه رودکی و، در همان مضمون، فیلمنامه قسمت شاعر را نوشت و سینماگران تاجیک، از روی آن، فیلم جالبی آفریدند که درستیوال سینمایی قاهره برنده جایزه شد. قرن دهم میلادی در تاریخ تاجیکان مرحله‌ای سرنوشت‌ساز بود. اما اُلغزاده، در این اثر، هنوز چنان‌که شاید و باید به تاریخ و فرهنگ تاجیکان پرداخته بود. مضمون اصلی نمایش نامه این است که بخارا، در برابر بغداد، مهد خلافت و شکوه ادبی، به مرکز فرهنگ و تمدن فارسی-تاجیکی مبدل شد. همچنین، در آن، از سرنوشت اهل هنر و ادب یاد شده که، به نظر او، در جامعه فئودالی نمی‌توانست خجسته و فرخنده باشد. از این رو، سرنوشت چهره‌های اصلی نمایش نامه رودکی به فاجعه می‌انجامد.

در واقع، اندیشه پیوند سرنوشت شخص با هویت طبقاتی او در سراسر نوشته‌های اُلغزاده بازتاب یافته است.

مسئله سرنوشت تاریخی تاجیکان، از نیمه قرن بیستم بود که به جد مطرح شد. در این معنی، نخستین رویداد بزرگ تاریخی سرنوشت‌ساز در تاریخ تاجیکان ورود دین مبین اسلام به مرز و بوم آنان بود که نفوذ تمدن اسلامی را در پی داشت. اسلام، برای تاجیکان، در آغاز، منشأ همبستگی و یگانگی شد. اما، در اوایل قرن یازدهم میلادی، بر اثر منازعه دیالمه و غزنویان، میان اقوام ایرانی تفرقه مذهبی پدید آمد. این جدایی، در منازعات دولت صفویان و ازبک‌های شیبانی به اوج رسید. تاجیکان، از همان زمان، پهلوی به پهلوی اقوام گوناگون ترک می‌زیستند و اشتراک مذهبی به درهم آمیختگی آنها کمک می‌کرد. این آمیزش، در عین نابرابری سیاسی و اجتماعی و گاه جمعیتی، به ترک‌زبان شدن بعضی از اقوام ایران شرقی منجر شد. از جمله، مردم خوارزم، که بیشتر از اقوام ایرانی بودند و زبان ایرانی خود را تا قرن دوازدهم میلادی حفظ کردند، سرانجام ترک‌زبان شدند و با فرهنگ ترکان انس گرفتند. همین تحوّل در مناطق دیگر آسیای میانه نیز روی داد که با وصلت‌های خانوادگی قوت گرفت.

حادثه دیگر سرنوشت ساز برای تاجیکان حمله مغول و نتایج آن بود. بر اثر فاجعه کشتار و قتل عام مردم به دست مغولان، در آسیای میانه، نسبت جمعیتی ایرانی و ترک به نفع اقوام ترک تغییر محسوس یافت و حتی در بعضی شهرها و نواحی از تاجیکان اثری نماند. به گزارش عظاملک جوینی در تاریخ جهانگشا، در ناحیه مرو، که بیشتر مردم شهرنشین آن تاجیک بودند، یک میلیون و سیصد هزار نفر کشته شد. با این وصف، پس از حمله مغول نیز، تاجیکان در آسیای میانه استقلال زبانی و فرهنگی خود را حفظ کردند اما جایگاه پیشین خود را در برخی از شئون اجتماعی از دست دادند. در قرن نوزدهم میلادی، قوای دولت روس سرزمین آسیای میانه را اشغال کرد و، بر اثر آن، جدائی دیگری میان اقوام تاجیک پدید آمد. پیش از آن، در قرن هجدهم، با تشکیل دولت افغانستان و سپس به تصرف روسیه درآمدن آسیای میانه، تاجیکان، در دو جانب ساحل آمودریا (جیحون)، برای همیشه دو قسمت شدند. در عصر شوروی، مرزبندی ملی به وقوع پیوست که، بر اثر آن، قوم تاجیک دو پاره شد و بسیاری از تاجیکان مقیم ازبکستان و قرقیزستان از تنه اصلی (تاجیکستان) جدا ماندند و حکم پیراهن پاره را پیدا کردند که تن کسی را نمی پوشاند و پاره هایش به پای افزار و دستمال بدل می شود.

ساتم الُغزاده، در آثار ادبی خود، از همین لحظه های تاریخی مهم یاد کرده و نشان داده است که تاجیکان، در سخت ترین و سنگین ترین روزگاران، شأن و عزت و شرف مردمی و ناموس اجدادی خود را حفظ کردند.

بدین قرار، آثار الُغزاده داستان ناموس تاریخی مردم تاجیک را بازگو می کند. از این نظر، اثر او، قصه روایت سغدی، در جای اول می نشیند و می شد جریان حوادث را از آن آغاز کرد. ساتم الُغزاده، با درآوردن داستان های شاهنامه به نثر (گویا برای نوجوانان)، همین راه را رفته است. این تصنیف الُغزاده، در نسبت شخصیت نویسنده با بحث حاضر، دو جنبه جالب توجه دارد. یکی آنکه نویسنده، در سخن از رثائیه فردوسی در مرگ پسرش، فرصت مناسبی یافته و سوز دل خود را از جدائی فرزند فاش ساخته است. دیگر آنکه حوادث داستانی شاهنامه را با نظام و ترتیبی گزارش کرده است که با مقصود اجتماعی و سیاسی آن اثر وفق دارد و یادآور انعکاس صدایی است که به جامعه

تاجیکستان در اواخر دوران شوروی هشدار می‌دهد که خطر زوال سنت‌ها و شکوه و عظمت پیشین قوم تاجیک در پیش است.

در آن زمان، این معنی را از راه دیگر فهماندن ممکن نبود؛ همه دچار توهم پیشروی‌های عظیم جامعه سوسیالیستی بودند. نه تنها عامه مردم، بلکه چه بسا بسیاری از اهل فضل و دانش به هشدار احتمال پیشامدهای ناخوش توجه نمی‌نمودند. اینک اُلغزاده پیوند سرنوشت تاجیکان را با حفظ سنت‌ها و یاد روزگار گذشته احساس می‌کرد. فکر می‌کنم که، در میان تاجیکان، شاید پس از عینی، کمتر کسی با فراست و سلامت عقل اُلغزاده برابر آمده باشد.

اُلغزاده، در قصه روایت سغدی، از فرار پسرش و عوارض آن متأثر به نظر می‌رسد. چهره‌های اصلی این داستان پدری نامراد و پسر جسور و توانای اوست که اسیر گشته است و، در اسارت، برای آزادی تلاش می‌کند و، در این راه، جان می‌بازد. قهرمان اصلی قصه، «ویرکن»، همسری زیبا دارد که، پس از اسیر شدن، خود را به آمودریا می‌اندازد که جسد بی‌جان را به خاک پاک میهن می‌سپارد.

این قصه هشدار می‌دهد که آدمی، در محیط خود، گرفتار محرومیت‌ها و آفات از جمله هجوم بیگانگان است که، در مقابل آن، جسارت و مردانگی می‌یابد. اما این مردانگی‌ها و جسارت‌ها و پافشاری‌ها در مبارزه با بیگانگان به نتیجه مطلوب نمی‌رسند و دل شکستگی و آزرده‌خاطری نویسنده را باعث می‌شوند. حوادث و شخصیت‌های فرهنگی و هنری قرن دهم و اوایل قرن یازدهم میلادی (قرن چهارم هجری) از همه بیشتر توجه اُلغزاده را جلب کرده‌اند. آن قرن ایام حکومت سامانیان و دوره احیای سنت‌ها و رونق شعر و ادب و دانش و فرهنگ در ماوراءالنهر و مرزوبوم تاجیکان بود. اُلغزاده دستاوردهای این دوره را برای ابلاغ افکار خود مغتنم شمرد. نخستین اثر او برای معرفی این دستاورد قصه ابن سینا (۱۹۵۴) بود که به همکاری و. ویتکاوایچ، ادیب روس، برای سینما نوشته شد و سینماگران ازبکستان، در سال ۱۹۵۶، بر اساس آن فیلم ساختند. اُلغزاده، همچنین در سال ۱۹۸۰، با همکاری همین ادیب روس، نمایش نامه جوانی ابن سینا را پدید آورد. در این دو اثر، مقاومت تاجیکان در برابر هجوم اقوام و سپاهیان ترک

به تصویر کشیده شده است. در همین سال، رسالۀ علمی او با عنوان پیر حکیمان مشرق زمین دربارهٔ فعالیت علمی ابن سینا و روزگار او چاپ و منتشر شد. از قصه و نمایش نامۀ رودکی یاد کردیم. آخرین اثر اُلغزاده در این مایه رمان فردوسی است که، سال‌ها پس از مرگ نویسنده، در سال ۱۹۸۶ چاپ و منتشر شد. اُلغزاده، در این آثار، سرنوشت تاریخی مردم تاجیک را محور آفریده‌های خود اختیار کرده و پیام اصلی او این است که پیشرفت جامعه و دانش و فرهنگ در دولت ملی مستقل امکان‌پذیر است. به نظر نویسنده، استقلال همیشه با مناسبات بیرونی ربط داده می‌شود در حالی که فروریختن ارکان آن به عوامل داخلی نیز وابسته است.

اُلغزاده، در قصه‌های مربوط به ابن سینا، از شکست دولت سامانیان به دست غلامان اقوام ترک غزنوی و قراخانی با تأسف یاد می‌کند. در این داستان‌ها، چهره‌های به‌ویژه اهل دانش و فرهنگ همواره در حمایت دولت عمر به سر می‌برند و، با زوال آن دولت، بی‌پناه می‌مانند. نظیر حوادث ناشی از فاجعهٔ یورش مغول، پس از انقلاب بخارا (سال ۱۹۲۰) در این شهر کهن روی داد.

مقابلهٔ ترک و تاجیک در رمان فردوسی نمایان‌تر وصف شده است. در این اثر، وقایع زمان، بر اساس روایت مشهور ماجرای فردوسی و سلطان محمود، گزارش شده است. چنین می‌نماید که «فردوسی»، در این رمان، به زمان و عهد خود تعلق ندارد. همچنان‌که ابن سینا، در دیار خود، غریب مانده و، به ناچار، به مهاجرت تن داده بوده، فردوسی نیز، در پایان عمر، راه مهاجرت در پیش گرفت. «فردوسی»، در تصوّر اُلغزاده، شخصیت افسانه‌ای است نه تاریخی. شخصیتی نوعی که با ابنای زمان سازگار نیست. کوتاه سخن، اُلغزاده سرنوشت رودکی و فردوسی و ابن سینا را به صورت فاجعه‌ای در تاریخ مصوّر ساخته است.

اُلغزاده، در آثار خود، عموماً دوسندار شخصیت‌های فرهیخته و بردبار و باتمکین است که، در نظر قوم تاجیک، سیمایی است آرمانی. در تصویر رودکی و فردوسی و ابن سینا، نشانه‌های چنین سیمایی نمودار است. قرن چهارم هجری، در نظر این نویسنده، قرن ظهور چهره‌های بزرگ علمی و فرهنگی و، در عین حال، بستر رویدادهای فاجعه‌بار است.

اثر دیگر اُلغزاده، نمایش نامه تیمور ملک، روایت وقایع زمان هجوم مغول و کارنامه تیمورملک خجندی است. قصه حاکم خجند و کارنامه او، پیوستنش به جلال الدین پسر خوارزمشاه، و مقاومت او در برابر مغولان در تاریخ نامه‌ها گزارش شده و شهرت دارد. صدرالدین عینی، براساس روایات مورخان، در آن باره، گزارشی داستانی پدید آورد که با اندک تصرف تخیلی در آغاز و انجام، صورت هنری یافته است. اُلغزاده عین همان رویدادها را از نظرگاه نمایش نامه نویس دیده، در خلال آنها، سخنان عاشقانه و لحظات فاجعه‌بار در خور این نوع ادبی را وارد کرده است. دشمن قوی و سرسخت؛ کوتاه اندیشی و بی‌لیاقتی پادشاه زمان، محمد خوارزمشاه؛ ماجراها و کشمکش‌های دربار؛ خیانت بعضی از اهالی؛ و خودداری اقوام و قبایل از همراهی فاجعه به بار آورد. تأمین استقلال وطن و دفع دشمن مخوف با مشارکت همه اعضای جامعه از شاه و پیشوای قبیله گرفته تا مردم عادی و سرباز میسر است. اما در نظر قبایل کوچ‌کننده، وطن به مفهوم مرز و بوم با حدود جغرافیایی معنا ندارد. در دفاع از میهن، مقاومت و اتحاد مردم نقش تعیین‌کننده دارد. اما قبایل ترک و ترکمن نه اتفاق داشتند و نه نیازی به آن احساس می‌کردند. مردم دهقان و شهرنشین آسیای میانه، به مقتضای کسب و پیشه خود، به زمین و خانه پایبند بودند و جنگجو و جنگ دیده نبودند. این مردم عمدتاً تاجیک بودند و، در عین برخوردار از دانش و معرفت‌خواهی، وحدت حکومتی نداشتند. بیشتر امرا و سرکردگان اقوام و قبایل ترک‌نژاد نیز خود را از مسیر حمله مغول به کنار کشیدند و بعضاً به مغولان پیوستند. در این میان، مردم شهرنشین و روستائیان، پریشان و سرگردان، در سیلاب بلا غرق شدند. تلاش تیمور ملک و سرکرده لشکر هرات، شمس الدین، نیز بی‌نتیجه ماند. اینان قهرمانان نمایش نامه اُلغزاده‌اند که، در برابر مغولان، ایستادند و جان نثار کردند.

دانشمندان و محققان تاجیک به وسعت نظر تاریخی ساژم اُلغزاده توجه داشتند. از جمله ل. دیمیدچیک و م. شکوراف در «آخر سخن» جلد یکم منتخبات او نوشته‌اند:
ساژم اُلغزاده مهم‌ترین دوره‌های تاریخی خلق قدیمه خود را از نظر تدقیق گذرانیده است. این پژوهش او از دوره شکل جمعیت فنودالی، از زمان خروج عرب و از قرن هفت (در روایت

سغدی) شروع شده؛ به واسطه شخصیت رودکی و ابن سینا (قرن دهم- یازدهم میلادی)، زمان شکل‌گیری خلق تاجیک، زبان و ادبیات و علم و مدنیت عصر میانگی [قرون وسطی] وی را؛ به واسطه نقش تیمورملک (قرن سیزده میلادی)، مبارزه‌های قهرمانانه او را در راه محافظت آزادی و استقلال ملی خود؛ با واسطه بزرگی و حشمت واسع (قرن نوزدهم)، قهر و غضب او را بر ضد استیلاگران داخلی؛ و با واسطه جست‌وجوهای معنوی احمد دانش، جد و جهد وی را به سوی وسعت آباد عالم نو نشان داده؛ با قصه صبح جوانی ما، فرارسیدن عمر دوباره و صبح صادق آن را به شکل هنری درآورد... آری، دایره تاریخی سائیم اُلغ‌زاده بسیار وسیع است و پهنای حماسی اثرهای او هستی مردم و بعضی از مهم‌ترین مسئله‌های اجتماعی و سیاسی و فلسفی آن را بسیار عمیق فراگرفته است. (همان، ص ۴۴۵-۴۴۶)

بعد از قرن چهاردهم تا نیمه دوم قرن نوزدهم، در ماوراءالنهر امارت‌های نه‌چندان بزرگی در بخارا و خیوه (خوارزم) و قوقند حکومت داشتند. صرف‌نظر از جنگ و جدال مستمر آنها چنین به نظر می‌آید که این گوشه جهان آرام و در حال فراموشی می‌زیسته است. یکی از سبب‌های این سکوت و آرامش مداوم گشاده شدن راه دریائی غرب با ممالک شرق نزدیک بود. در این زمان، در بخارا، دو خاندان پادشاهی اشترخانیان و منغیتیان حکمرانی می‌کردند. در نیمه دوم قرن نوزدهم، بخارای شریف شاید از پس‌مانده‌ترین کشورهای آسیای میانه بود. در همین حال، بخارا و سراسر آسیای مرکزی به تصرف روسیه درآمد. در مقایسه با روسیه تزاری، عقب‌ماندگی اقتصادی و اجتماعی این کشور فاحش و نظرگیر بوده است. اما مردم به زندگی مألوف عادت کرده بودند و در پی تحوّل و دگرگونی نبودند. سائیم اُلغ‌زاده، در نمایش‌نامه علامه ادهم (۱۹۷۱)، به وقایع نیمه دوم قرن نوزدهم، که از دوره‌های تاریخی قوم تاجیک است، بازگشت. در این دوره، مردم تاجیک گرفتار جهالت خود و حاکمان منغیت بودند. حاکمان منغیت از قوم تاجیک نبودند و به دانش و ادب علاقه‌ای نداشتند. از این رو، نظر اُلغ‌زاده نسبت به حاکمیت روسیه نیک‌بینانه است. شخصیت برخوردار از فراست و فرهنگ و دانش در نمایش‌نامه یادشده «علامه ادهم» است که سیمای دانشمند معروف تاجیک قرن نوزدهم، احمد دانش، مصداق واقعی این نقش هنری شده است.

اُلغ زاده، به سال ۱۹۴۶، درباره احمد دانش کتاب نوشته است. شخصیت احمد دانش و زمان او صحنه نمایش نامه اُلغ زاده بوده اند. نقش «علامه ادهم» اساساً آفریده خیال است. ل. ن. دیمیدچیک، در اشاره به آن، گفته است:

اگر در نمایش نامه رودکی تخیلات نویسنده برای نزدیک تر شدن با واقعیات تاریخی مدد کرده باشد، در علامه ادهم، اُلغ زاده آگاهانه از عینی و واقعی نوشتن رخداد‌های تاریخی دست می کشد. وی از اصل وقایع تاریخی همچون «مصالح بنایی» استفاده نموده طرح بنای آن دوره و زمانه را، همان طوری که با دیده تخیلی دیده است، به تصویر می کشد. این بنا همانند اصل تاریخی اش است و، در عین حال، با چندین جزئیاتش با آن فرق می کند. به همین شیوه، از تجمیع امر استدلالی با تخیلات بعدی، این تصور به وجود می آید که عموماً همچون یک واقعیت باورکردنی پذیرفته می شود. (ل. دیمیدچیک، «حقیقت حیات خلق»، آخر سخن با کتاب سائیم اُلغ زاده «قصه های درموی»، دوشنبه ۱۹۸۴، ص ۳۷۹)

«علامه ادهم» در مقابل حریفان و رقیبان بی باک و باجرات و هم صاحب فضل و کمال به حدّ اعلاست. او نمونه ای از شأن و بزرگی گذشتگان است. بنابراین، سائیم اُلغ زاده شکوه و بزرگی مرد خرد و دانش را نمایش می دهد که از معاصران خود یک سر و گردن بالاتر است. «علامه ادهم» از وضع ناگوار میهن خود سخت در اندیشه است. وی آبادی کشور را در رهایی از نادانی می داند.

در آخر قرن نوزدهم، در بیکی بلجوان، از نواحی کوهستانی امارت بخارا، شورش عمومی برخاست که به شورش واسع معروف است. درباره این شورش، اول بار فطرت نمایش نامه نوشت. سائیم اُلغ زاده، درباره آن، رمان واسع (۱۹۶۵) و یک نمایش نامه نوشته است. منتقدان رمان واسع آن را از بهترین آثار این نوع ادبی در ادبیات تاجیک دانسته اند. در همه آثار تخیلی سائیم اُلغ زاده، شخصیت قهرمان مرکزی از سه خصلت عقل و ذکاوت و جسارت برخوردار است. «واسع» نیز، هر چند مکتب و مدرسه دیده نیست، هوشی بیدار و ذکاوت خداداد و جسارت دارد و در مخالفت با بی عدالتی و ستم قیام می کند. «واسع» از مرد دهقان مشغول کشت و ورز روزگار خود به پیشوای مردمی می رسد که با سرکرده ها و لشکر امارت بخارا می جنگد؛ اما عاقبت کار او فاجعه است و، به فرمان امیر

بنخارا، به دار آویخته می‌شود. گرچه او را «به دار بلند کشیدند» ولی «سر بلند» جان داد خلقان [مردم] گفتند: «بادش بخیر!»

قهرمان قصه صبح جوانی ما (۱۹۵۵) صابر ایام نوجوانی و بلوغ است. وی مشکلات بسیاری را از سر می‌گذراند. در نوجوانی، پدر و مادرش را از دست می‌دهد؛ در مکتب جدید شوروی، سوادآموزی را با یادگیری خواندن شروع می‌کند که نویسنده آن را «صبح جوانی قهرمان» می‌خواند.

محققان آثار ساتیم‌الغزاده را رئالیستی شمرده‌اند. به واقع نیز، الغزاده، در آثارش، تاریخ و زندگی مردم تاجیک و تا حدودی مردمان همجوار را بازگو کرده است. اما دستاورد او جنبه آرمانی هم دارد و تاجیکان را فرامی‌خواند که از گذشتگان خود بیاموزند و به راه آنها بروند.

الغزاده، از آغاز فعالیت‌های نویسندگی خود، به نوع ادبی نمایش‌نامه بیشتر متمایل بوده است - نوعی که حوادث هول و سرنوشت‌های پرماجرا و صحنه‌های هیجان‌انگیز می‌طلبد. وی تاریخ دیروزی را با نظر به چشم‌انداز امروزی روایت می‌کند و هشدار می‌دهد که تاجیکان، با آگاهی از گذشته خود، آنچه را آموختنی است بیاموزند تا در مشکلات روزگار مددکارشان باشد.

□